

نقش نظریه‌های «اجتهادگرایی و قرائت‌پذیرانگاری» در همگرایی و واگرایی دینی

نقش نظریه‌های «اجتهادگرایی و قرائت‌پذیرانگاری» در همگرایی و واگرایی دینی

حجت الاسلام والمسلمین دکتر علی اکبر رشاد

رئیس پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی - ایران

بنام خداوند بخشنده مهربان

مقدمه

فصل یکم: مفهومی‌شناسی

فصل دوم: مقارنه بین دو نظریه

فصل سوم: نقد اجمالی نظریه قرائت‌پذیرانگاری دین

فصل چهارم: قرائت‌پذیرانگاری، برات بدعت و کثرت

چکیده مقاله نقش نظریه‌های «اجتهادگرایی و قرائت‌پذیرانگاری»

در همگرایی و واگرایی دینی

میان «اجتهادگرایی» و «قرائت‌پذیرانگاری» از لحاظ مبانی، مدعیات و تبعات، تفاوت‌های بسیار وجود دارد؛ اجتهاد، عبارت‌است از تلاش روشمند برای اکتشاف گزاره‌ها و آموزه‌های دینی از طریق دوال و مدارک معتبر، و براساس آن معرفت دین ممکن و روشمند است. قرائت‌پذیرانگاریک باور به این انگاره است که به جهت سرشت متن و ماهیت ذهن و مکانیزم فهم و ...، متون دینی خوانش‌های گوناگون حتماً متناقض را بر می‌تابند، و از یک متن فهم‌های متفاوت شکل می‌گیرد. و براساس آن دستیابی به فهم واحد عینی نهایی از متن دینی میسر نیست.

نظرات هرمنوتیکی به سه گروه: 1. مولف‌مدار، 2. متن‌مدار، 3. مفسر‌مدار، تقسیم می‌گردد. قرائت‌پذیرانگاری مبتنی بر نظریه‌های متن‌مدار و مفسر‌مدار است؛ اجتهادگرایی، بویژه براساس الگوی روش‌شناختی پیشنهادی مؤلف، (منطق دیالکتیک – دینامیکال اکتشاف گزاره‌ها و آموزه‌های دینی) مبتنی بر مولف‌مداری و گزینه بایستگی درک قصد مآتن است.

مؤلف مقاله، پس از برشمردن ده تفاوت میان دو گفتمان، به نقد اجمالی قرائت‌پذیرانگاری می‌پردازد، و در پایان تأکید می‌کند: پذیرش قرائت‌پذیری متون دینی، علاوه بر اینکه تن در دادن به نظریه غلط و غیربومی است، منشأ تشنّت بسیار خطرناکی در میان مسلمانان خواهد گشت.

واژه‌های کلیدی: متون مقدس، فهم دین، معرفت‌دینی، اجتهاد، تفسیر، قرائت‌پذیرانگاری، هرمنوتیک، نسبیت‌گرایی.

مقدمه:

به دلیل خلط و خطاهایی که – گاه حتی از سوی برخی عالمان دینی برجسته^[1] – میان اجتهادگرایی و

مسأله اختلاف آرای اجتهادی، با قرائت‌پذیرانگاری دین و مسأله قرائت‌های مختلف از دین، صورت می‌گیرد، به اختصار این دو نگرش را با هم مقایسه می‌کنیم. و سپس به نقد اجمالی انگاره قرائت‌پذیرانگاری دین می‌پردازیم. از اینرو این مقال را در سه فصل سامان می‌بخشیم: در فصل یکم به مفهوم‌شناسی اجمالی خواهیم پرداخت، در فصل دوم به مقارنه نظریه «تفسیر اجتهادی متن» با «قرائت‌پذیرانگاری دین» می‌پردازیم و در فصل سوم نیز به نقد اجمالی نظریه قرائت‌پذیری خواهیم پرداخت.

فصل یکم: مفهوم‌شناسی

اصطلاحاتی مانند تفسیر و تأویل فهم و فتوا، اجتهاد و استنباط، کاربردهای مختلفی دارند که در قاموسها، کتب اصولی و سرآغاز تفاسیر، مذکور افتاده است، ما نیز در مقدمه این اثر به معانی یا تعاریف مختار از کلمات کلیدی تحقیق حاضر پرداختیم، همه آنها را اینجا تکرار نمی‌کنیم. اینجا ما معانی اجتهاد، تفسیر و قرائت‌پذیری را متذکر می‌شویم:

اجمالاً میتوان گفت: اجتهاد، عبارت است از «تلاش روشمند برای دستیابی به گزاره‌ها و آموزه‌های دینی از طریق دوال و مدارک حجت» به تعبیر مشهور «تحصیل الحجة علی‌الاحکام الشرعیة الفرعیة عن ملکه و استعداد[2]» اینجا منظور ما از تفسیر نیز «کشف روشمند مراد مؤلف، به استناد عبارات و مفردات متن و براساس مبانی، قرائن و قواعد معتبر» است، بدینسان فهم و تفسیر متون مقدس عبارت خواهد بود از اکتشاف مرادات و مقاصد الهی، به مدد کاربست منطق معتبره.

قرائت‌پذیری نیز عبارت است از پذیرش این انگاره «که به علل گوناگونی که به خصلت مقوله فهم و خصوصیات ذهن و ذهنیت آدمی، یا خصوصیات و سرشت متن باز می‌گردد، حاق و حقیقت متن قابل درک نیست یا تفسیر واحد ندارد، بلکه فهم‌های متفاوت بلکه متهافت را برمی‌تابد.»

توضیح اینکه به دلیل سرشت و فرایند فهم و ساختار ذهن انسان، و به خاطر تفاوت ذهنیتها و شخصیتها، که از سویی ناشی از تاثیر پیشدانسته‌ها، پیش‌نگر‌ها، پیش‌انگار‌ها است، و از دیگر سو متأثر از نقش متغیرهای صورت‌بخش اذهان، مانند عوامل زیست‌بومی، اجتماعی، وراثتی و روانی، در فهم آدمی است؛ و نیز به خاطر اینکه متون صامت و احیاناً زمانمند هستند، از مواجهه با متون - از جمله متون مقدس - لاجرم خوانشها و برداشتهای گوناگون پدید می‌آید. بهاینترتیب محتمل و ممکن است، از يك متن برداشتها و

قرائتهای بیشمار (و بر اساس برخی قرائتها از قرائتپذیری، حتا به عدد نفوس بشری) صورت ببندد!

فصل دوم: مقارنه بین دو نظریه

به منظور شرح بیشتر مفهوم قرائتپذیری و برای اینکه بستر لازم برای ارزیابی نظریه قرائتپذیرانگاری فراهم آید، به صورت مقایسه‌ای مبانی و مدعیات دو دیدگاه را میکاویم و برمیرسیم.

یکی از شباهت‌های رایج و بدفهمی‌های دربارهٔ مسألهٔ تنوع و تفاوت فتاوی این است که گفته میشود: با توجه به وقوع دریافتهای متفاوت و متضاد و برداشتهای متنوع و متکثر از متون دینی، قرائتپذیری متون دینی و قرائات مختلف از دین، يك واقعیت است، نه يك فرضیه [3]! در حالیکه تفاوت‌های هستیشناختی، معرفتشناختی و روششناختی بسیاری بین نظریهٔ اجتهاد و نظریهٔ قرائتپذیری وجود دارد که باید در فرصتی موسَّع و با تفصیل مناسب بدان پرداخته شود؛ در اینجا به اجمال به ذکر پاره‌ای از تفاوت‌ها بین این دو نظریه بسنده میکنیم:

پیش از پرداختن به شرح تفاوت‌ها، ارائهٔ يك توضیح بایسته است؛ نظریه‌های قرائتپذیرانگاری بر ساخته بر برخی نظریه‌های هرمنوتیکی‌اند و از آنجا که نظرات هرمنوتیکی، به حیثیات گوناگونی به گونه‌ها و گرایش‌های مختلف تقسیم‌میشوند، بالتبع قرائتپذیرانگاری نیز به گونه‌ها و گرایش‌های مختلف تقسیم میشوند، بدینترتیب نفس قرائتپذیرانگاری دین، خود مبتلا به قرائات مختلف است! مجموع نظریه‌های هرمنوتیکی به سه گرایش کلی تقسیم میشوند:

أ. برخی اصحاب هرمنوتیک، اصالت را به مؤلف و پدیدآورنده میدهند و میگویند: وقتی شما با يك متن یا يك اثر هنری، مواجه میشوید، باید در صدد باشید که قصد مؤلف و نیّت پدیدآورنده را کشف کنید، یعنی مفسر باید به مرادکاوی مؤلف و ماتن و خالق اثر بپردازد. کما بیش نظرات ویلهلم دیلتای (1911 – 1833 م) مبنای چنین رویکردی است [4]. مجموعهٔ گرایش‌هایی را که چنین می‌اندیشند، رویکرد «مولفمدار» نامگذاری میکنیم. این رویکرد لزوماً به قرائتپذیری نخواهد انجامید.

ب. برخی دیگر از هرمنوتیسین‌ها قائل به اصالت و استقلال متنانند، و میگویند: نص (اعم از نص دینی، و نصوص دیگر) منقطع از پدیدآورندهٔ خود، هویت مستقلی دارد، و فارغ از قصد مؤلف، حامل معانی مختلف

است، فهم ما تن از متن تألیفی خود او، نیز یکی از تفسیرهای ممکن از آن متن است! و این تفسیر، رجحانی ترجیحی بر سایر تفاسیر ندارد؛ حافظ اگر غزلی سرود، بهمحض اینکه شعر از او صادر شد، رابطه غزل با حافظ قطع میشود. «هر کسی» در مواجهه با این اثر، چیزی میفهمد، و یکی از افراد مشمول قاعده «هرکس از اثر چیزی میفهمد» خود حافظ است. بدینسان مولف و ما تن به شارح و مفسر بدل میگردد، و حافظ هر چه درباره شعر خود بگوید، درواقع قرائت خود را از آن متن بازگو کرده است. نظریه مرگ مؤلف و استمرار حیات اثر منقطع از صاحب اثر، که از سوی هانس گئورگ گادامر طرح و ترویج شد، تأمینکننده زیرساخت نظری این رویکرد از قرائت‌پذیرانگاری است [5]. از این گرایش به «متنمداری» تعبیر میکنیم.

ج. دسته سوم، هم میگویند: اصالت با مفسر و فهمنده است. مفسررها و متغیرهای شناخته و ناشناخته در زمینه فهم بشر، بشمار است، تا آن مایه که شاید نتوان دو انسان را سراغ گرفت که يك متن را یکسان بفهمند، بلکه هر کسی تحت‌تأثیر ذهنیت، شخصیت، ظروف اجتماعی و شرائط روانشناختی، پیشدانستنها و پیشگمانهای خود، با متن مواجه میشود، و به تناسب هر کس فهم خاص خود را از متن شکل میدهد، در نتیجه هر کسی در فرایند دیالوگ با متن، به قرائتی خاص میرسد؛ ازاینرو اصالت با مفسر است. تأثیر و محوریت مفسر در تکیون فهم تا بدانجاست که متن از میان برمیخیزد، «مفسر» به جای «مفسر» مینشیند و مفسر به مفسر بدل میشود. [6] در واقع هر کسی خود را تفسیر میکند نه متن را. از این گرایش به «مفسرمداری» تعبیر میکنیم.

دو گفتمان اخیر مبنای قرائت‌پذیرانگاری دین انگاشته میشود.

هر یک از سه گفتمان و گرایش یاد شده، در دائرة طیفی از افراط و تفریط، و انگارها و ادعاها، مشتمل بر خردهنظریهای مختلفاند، بدینسان قرائت‌پذیری طیف وسیعی از دیدگاهها را تشکیل میدهد، امروز بویژه در ایران، عمدتاً هرمنوتسینها تحت‌تأثیر گادامر هستند، لهذا اصالت را به مفسر میدهند، و مدعیات آنان از سنخ فلسفه فهم قلمداد تواند شد.

اما مقارنه دو نظریه:

1. اکنون پس از این توضیح و تقسیم باید گفت: یکی از تفاوت‌های اساسی بین نظریه فهم‌پذیرانگاری متون دینی و اجتهادگرایی با طیف غالب نظریه‌های هرمنوتیکی و نحله‌های قرائت‌پذیرانگار، این است که در

نظریه اجتهاد، اصالت با مؤلف است، اجتهادگرایان میگویند: در مواجهه با یک متن باید ببینیم، مراد مولف و پدیدآورنده چه بوده است؟ عمده مباحث علم اصول و دانش تفسیر با این پیشانگاره طراحی شده است، ما نیز در طراحی «منطق اکتشاف گزاره‌ها و آموزه‌های دینی» در پی تأمین و افزایش ضمانت دستیابی به مرادات الهی کماهی هستیم (انشاءالله) و بر این باوریم که با القاء و اعمال الگوی پیشنهادی ما متنمداری پنهان در روششناسی رائج، از میان برخواهد خواست، و دین‌فهمی به سوی مولفمداری مطلق و کامل میل خواهد کرد.

پس یکی از تفاوت‌های اساسی بین نظریه اجتهادگرایی با نظریه قرائت‌پذیرانگاری در این است که نظریه‌های قرائت‌پذیرانگار، متنمدار و مفسرمحورند، اما نظریه اجتهاد و اکتشاف، مؤلفمدار است و قایل به اصالت مؤلف و ماتن است.

2. برخی گرایش‌های قرائت‌پذیرانگار – نه همه آنها – اصولاً برای دین واقعیت و نفس‌الامری فائل نیستند. کم نیستند، کسانی که میگویند: دین همان است که با فهم شما شکل میگیرد و مقبول شما واقع میشود. تا جایی که امروز در الهیات غربی جریان‌ی ظهور کرده است با عنوان «الهیات ناواقعگرا»، از نظر این عده، خدا همان ارزش‌هایی است که مورد توجه آدمی قرار میگیرد، لذا نباید در پی شناخت و اثبات یک موجود مشخص و متعیّن در خارج به نام خدا بود [7]. دان کیویت دوست قدیمی جان‌هیک در کتاب دریای ایمان از این دیدگاه به تفصیل سخن گفته است [8]. (البته او نیز تأکید میکند که گروهی از قرائت‌پذیرانگاران چنین میان‌دیشند).

گفتمان اجتهاد و اکتشاف و نظریه فهم‌پذیری دین، مبتنی بر واقع‌مندی متعلّق باورهای دینی، واقع‌مونی آموزه‌های قدسی است؛ براساس اجتهادگرایی قضایای اخباری (عقیدتی و علمی) حاکی از واقعاند، و قضایای انشایی (فقهی و اخلاقی) نیز هر چند عمدتاً مجعول شارعاند (البته با ضمن پذیرش تفاوت‌هایی که میان گزاره‌های اخلاقی و حقوقی وجود دارد) اما اولاً فطرت نموناند پس جایگزین‌پذیر نیستند، ثانیاً در پیوند با واقعاند، و اعتباری به معنی قراردادی صرف نیستند، ثالثاً تابع مصالح و مفاسداند. رابعاً چون مجعول شارعاند محکمی تشریع‌دارند؛ به تعبیر دیگر مفسر باید مراد و مجعول شارع را که دارای «نفس‌الامر صدوری» است کشف کند.

3. قرائت‌پذیرانگاران بر این‌باورند که اگر دین نفس‌الامری هم داشته باشد، کشف آن میسر نیست؛ یعنی کشف عینی (به‌گونه‌ای که فهم و متن کاملاً بر هم مطابق درآیند)، به جهاتی که در صدر بحث اشاره کردیم، ممکن نیست؛ بدینسان قرائت‌پذیرانگاری جز به نسبی‌گرایی رهنمیب‌برد، هم از این‌روست که معاصران گادامر

از جمله‌ها برماس وي را بشدت متهم به نسبيگرايي کرده‌اند. [9] امّا مطابق نظريه فهمپذيري و گفتمان اجتهاد، قضايای ديني داراي ما باذاء خارجي يا صدور ياند و ميتوان متن دين را فهميد و حقايق و مرادات الهي را کشف کرد. در نتيجه حاق و حقيقت دين و دين حقيقي، قابل دستيابي است؛ و عليرغم امکان وقوع پاره‌هاي خطاها در فهمهاي آدميان، اکثر فهمهاي مبتني بر مباني صائب و متکي بر منطق صحيح، صائب و صحيح‌اند.

4. قرائت‌پذيرانگاران، فهم را معلّل مي‌پندارند و معتقدند. فهمها بيشازآنکه متکي بر دليل باشند، مبتني بر علاّت‌اند؛ اين علل و عوامل تاريخي، اجتماعي، روانشناختي‌اند، که معرفت ديني را ميسازند، و معرفت ديني تابعي از اينعوامل است، وانگهي، بسا دلايل دو طرف قرائتها به تکافو منتهي شود؛ امّا نظريه فهمپذيري و گفتمان اجتهاد، فهم را مدّلّ ميداند و بر اين باور است که هر فهمي متکي به دلايلي است، و تنها فهمي حق و حجت است که متکي بر دليل موجه باشد.

5. اجتهادگرايان، فهم را منطقمند ميدانند و ميگويند؛ علاوهبرآنکه فهم متن ديني و کشف حاق مراد شارع ممکن است، روشمند و منطقمدار نيز هست. از ديدگاه آنان، تفسير دين از قواعد شناختهاي پيروي ميکند؛ امّا اکثر ديدگاههاي قرائت‌پذيرانگار، به سمت قاعده‌ناشناسي و منطقناپذيري فهم – نظير آن چه لودويک ويتگنشتاين بر آن است – گرايش دارند يا دستکم بر اين باورند که به دليل دخالت تعداد بيشمار مغيّـّـرهاي متغيـّـر – اعم از شناخته و ناشناخته و گاه شناخته اما دور از دسترس – عملاً نميتوان قواعد قاطع و ثابتي به دست داد که به مدد آنها بتوان دين را کماهي فهم کرد، قواعد قاطع و ضوابط زلال خود نيز تحت تاثير اين عواملاند! اندک قواعدي را که برخي صاحب‌نظران هرمنوتيك تعريف و ارائه ميکنند؛ عملاً گره از کار فروبسته متن نميتوانند گشود.

6. همه فهمها از نگاه نظريّـّـه‌هاي قرائت‌پذيرانگار برابرند. برابرانگاري فهمها و قرائتهاي مختلف (و حتي متضاد) از جمله پيامدهاي پرهيزناپذير قرائت‌پذيرانگاري است، زيرا آنان نوعاً به تفکيک فهمها به درست و نادرست، روا و ناروا، يا امکان‌شناخت فهم سره از ناسره، راجح از مرجوح قائل نيستند. حالآنکه در نظريه اجتهاد و فهمپذيرانگاري، فهمها سنجبندي و سطحبندي ميشوند. به اعتقاد اصحاب نظريه اجتهاد،

از آنجاکه اکتشاف دين روشمند است، فهم کسي که با منطق کشف دين آشنا است و از تخصص لازم برخوردار است و ميتواند با متن ديني بهدرستي مواجه شود، با فهم غيرمتخصص برابر نيست، و چون ميزان اشراف افراد بر قواعد و منطق فهم دين، و نيز ميزان دقت آنها در کاربرد منطق فهم، متفاوت است، ولاجرم

بهر انداز که فهمنده در کاربرد منطق فهم دین متبحرتر و دقیقتر باشد، و به هر مایه که معرفت حاصله بر نفسالامر دین انطباق افزونتری داشته باشد، فهم و تفسیر او دقیقتر و طبعاً ارزشمندتر خواهد بود. ازسوی دیگر چون احتمال خطا در فهمها، حتی فهمهای متخصصان متبحر – به نحو قضیه – موجبه جزئی – منتهی نیست، فهمها میتوانند به صواب و ناصواب تقسیم شود و از همینرو، فهمها به سه گروه سنجبندی و سطحبندی میشوند:

أ. برخی فهمها، هم «حق» و هم «حجت» اند، آنجا که فهم^۵ مصیب است و فهمنده آن نیز محق است؛ یعنی فهمنده آن (صاحب صفات و صلاحیتهای لازم برای دینفهمی و اجتهاد است، و نظرش نیز به واقع اصابت کرده است؛ از آنجا که فهم^۵، فهم مجتهد است، «حجت» است، و چون فهم او اصابت کرده، «حق» است.

ب. برخی فهمها، غیرحق و غیرصائب اند اما حجت اند؛ آنگاه که فهمنده مجتهد باشد، اما در فهم خود از متن خطا کرده باشد، چون فهمنده حق استنباط داشته، و با احراز صلاحیت لازم و براساس منطق – منطقی که خود شرع آن را تعیین یا تایید کرده است – پیش رفته و به معرفت دستیافته است، حجت است، اما چون در فهم خود کرده، حق نیست.

ج. برخی دیگر از فهمها نیز غیر حق و غیرحجت است، آن، فهم کسی است که فاقد صلاحیتهای لازم برای استنباط و اکتشاف است (یا منطق معتبری را به کار نبسته است) و رأیاش نیز به واقع اصابت نکرده است.

7. قرائتپذیرانگار، به نحو موجبه، کلیه، به تکرار معرفتها و «قرائتپذیری متن [10]» حکم میکند؛ بر این پندار است که تمام متون برای همه کسان میتواند متفاوت جلوه کند و همه کسان از همه متنها، فهمهای متفاوت بلکه متضاد به دست میآورند، حکم تکرار فهمها «شمول عَرَضی و طولی لایقفی» دارد، آنان میگویند:

هیچ متنی تفسیر منحصر به فرد ندارد و از همه متون، تفسیرها و قرائتهای متفاوت میتوان داد و هیچ متنی به این معنا «نص» نیست که فهمیدن آنگونهای تفسیر نباشد و تمام متون بدون استثنا تفسیر میشوند. اسلام به هر صورت که تصویر شود گونههای فهم و تفسیر از کتاب و سنت است و هیچ فهم و تفسیری از کتاب و سنت تا آنجا که به انکار نبوت پیامبر اسلام (ص) نرسد خروج از اسلام به شمار نمیآید. همه فهم و تفسیرهای کتاب و سنت، همیشه و از سوی همه کس در افق فرهنگی – تاریخی معینی انجام شده است [11].

امّا اصحاب نظریه اجتهاد معتقدند که تنها برخی افراد ممکن است، در فهم برخی موارد منها، (به نحو موجبه جزئیّه) خطا کنند. و برخی افراد ممکن است با برخی دیگر در برخی تفسیرها متفاوت باشد؛ به نظر آنان، هر چند ما میدانیم چند درصد فهمها خطاست، با تکیه بر قرائن، علم اجمالی داریم که بعضی از فهمها خطاست، امّا بهطور قطع علم داریم که اکثری فهمهای مبتنی بر مبانی صواب و منطق صحیح، صاحب و صحیحاند.

8. از نظر قرائت‌پذیرانگاران، فهمهای متفاوت و قرائتهای مختلف، میتوانند همگی متناقض و متضاد باشند، امّا اجتهادگرایان، بر این باورند که لزوماً فهمهای متفاوت، متناقض و متضاد نیستند، زیرا بسیاری از فهمهای متفاوت در طول همدیگراند، نه در عرض هم. فهمی را که ده قرن پیشتر، بزرگی چون شیخ طوسی(ره) از یک متن ارائه کرده است، ممکن است امروز از سوی بزرگ دیگری، چون امام خمینی(ره) تکمیل شود، هر چند ممکن است که امام، از همان عبارت و همان مسأله، فهمی متفاوت با شیخ الطائفه فراچنگ آورد، اما لزوماً فهم جدید امام متعارض و متناقض با فهم قدیم شیخ نیست، بسا کاملتر و ژرفتر از آن باشد، این هیچ ایرادی ندارد. درواقع این دو فهم، دو قرائت و دو حکم معطوف به یک موضوع نیستند، بلکه دو فهم متتالی و در طول همانند؛ تطور در معرفت‌دینی، اقسام گوناگونی دارد، همگی قهقراپی یا متعارض نیستند، اکثراً ارتقایی و متکاملاند. کما اینکه گاه تفاوت در معرفت، ناشی از تفاوت و تحول در زمان و مکان، گاه ناشی از تبّدل موضوع، گاه ناشی از اولویت‌سنجی و قیاس حکمی با حکم دیگر و فعلی با فعلی دیگر است، این تطورها را نمیتوانیم دو قرائت بنامیم بلکه دو حکماند معطوف به دو موضوع. مثلاً^{۱۱} این عبارت که «مصرف تنباکو مباح است» حاوی حکمی است که موضوع آن مصرف توتون و تنباکو است، که فاقد نص و نهي است، (مالانص فیه است) امّا در عبارت «الیوم مصرف تنباکو حرام و در حکم محاربه با امام زمان(ع) است»[12]، دیگر متعلق حکم حرمت «مصرف توتون» نیست، اینجا «وابستگی بالمرّة اقتصاد کشوریه بیگانگان» و سپردن سرنوشت ایران به دست اجانب موضوع حکم حرمت است، موضوع عوض شد حکم نیز تغییر کرد، در اینجا عبارت «مصرف تنباکو حرام است»، تنها صورت قضیه است، امّا در باطن قضیه، موضوع عوض شده است. مصرف توتون مصب بحث نیست، بلکه وابستگی محل بحث و مصب حکم است. آیا وابستگی کشور اسلامی به اجانب و کفار مباح است یا حرام؟ روشن است که وابستگی همیشه حرام است. موضوع تفاوت کرده و لذا حکم نیز خودبه‌خود متفاوت شده است. همچنین است در احکامی که در طول هم هستند، «حکم اولی» و «حکم ثانوی»؛ «حکم واقعی» و «حکم ظاهری»، هر يك در جای خود بر موضوعات متناسب خود بار میشوند.

9. در اجتهاد به تفسیر عینی و نهایی قائل هستیم؛ یعنی معتقدیم، با کاربست منطق و قواعد حقیقت دین و حقایق دینی کشف میشوند، و پس از به‌دست‌آمدن حقیقت دین، تفسیر مجدد معنی ندارد. غرض از تفسیر،

دستیابی به حقیقت و حقایق دین بود که حاصل شد، اما قرائت‌پذیران‌نگاران می‌گویند: فهمها نهایت ندارد و قرائتها به نحو لایق‌نامتناهی‌اند؛ فهمها عرضاً و طولاً حدیقف ندارند.

10. قرائت‌پذیران‌نگاران می‌گویند: چون آنچه در دست ماست، قرائتی از دین است، نه خود دین، و معرفت دینی يك نوع معرفت بشری، در کنار دیگر معرفت‌های انسانی است، پس معرفت دینی مقدس نیست [13]، ولی اجتهادگرایان می‌گویند: از آنجاکه روش معتبر فهم دین عمدتاً طبق قواعدی که صاحب شریعت ارائه فرموده، صورت می‌بندد، آنچه که با کاربری آن از متن دین می‌فهمیم، منطبق و مطابق با حاکم دین است، پس معرفت دینی مقدس است.

خلاصه و نهایت سخن اینکه: قرائت عبارت است از «برداشت دستگاہوار متفاوت از دین» یا «برداشت دستگاہوار دیگر از دین». اینکه این آیه را من طوری فهمیدم و شما طوری دیگر، دو قرائت نیست، وقتی به نحو مجموعی و دستگاہواره من از دین فهمی دارم و شما هم دستگاہوار فهمی دیگر، تعدد قرائت پدید آمده است؛ زیرا سرشت متن – و همه آن قرائت‌پذیر است؛ مکانیزم فهم آدمی – هماره، و ساختار ذهن انسان – همه انسانها – سبب پیدایش «فهم»‌ها و به تعبیر دقیق‌تر «معرفت»‌های متکثر و متفاوت می‌گردد.

این کمین تلقی برخی از منتقدین قرائت‌پذیری، از قرائت‌پذیری را که موهم اطلاق قرائت به «برداشت متفاوت هر چند جزئی» است را درست نمی‌انگارم. [14]

فصل سوم: نقد اجمالی نظریه قرائت‌پذیری دین

با دو رویکرد میتوان مدعیات نظریه قرائت‌پذیری دین را نقد کرد: 1. دروندینی 2. برون‌دینی. نقد برون‌دینی نیز دستکم در سه سطح و از سه زاویه ممکن است؛ نقد هستی‌شناختی، نقد معرفت‌شناختی، و نقد روش‌شناختی؛ و قهراً نقدها باید معطوف به تفاوت‌های دهگانه‌ای باشد که برشمردیم، ولی از آن‌رو که اکنون مجال کافی برای طرح تفصیلی نقدها نیست، با ذکر چند رخنه نظری، به صورت اجمالی و تنها به نقد برون‌دینی و عمومی این گفتمان بسنده می‌کنیم.

قرائت‌پذیران‌نگاران می‌گویند: فهم هر کسی در طرف خصائص و شرایط خاص خود او شکل می‌گیرد، و طبعاً فقط برای خود او نیز حجت است، و می‌گویند: فهم حجت مطلق نداریم. به اصطلاح آنان، هیچ فهم و قرائت رسمی

وجود ندارد و لهذا هیچکس نمیتواند قرائت خود را بر دیگری تحمیل کند[15]!

میتوان گفت: نظریه قرائت‌پذیرانگاری دین، مبتنی بر تلقی خاصی از دین و ماهیت و مولفه‌های متن دینی است، و خود این يك فهم دینی خاص است، پس تنها برای کسانی که به آن رسیده‌اند، حجت است. طبعاً اصحاب گفتمان قرائت‌پذیرانگاری آنها حق ندارند، دیدگاه خود را بر کسانی که متن دینی را قرائت‌پذیر نمیدانند، تحمیل کنند. این يك فهم شخصی است و به حکم مبانی حضرات، این نظریه برای دیگران معنادار و حجت نخواهد بود، و نباید اصرار کنند که همگان آن را بپذیرند! والا این يك قرائت رسمی و نهایی قلمداد خواهد شد و اصرار بر آن برخلاف مرام و مدعای قرائت‌پذیرانگاری است.

2. اصولاً باید آنان دست از تبیین و ترویج نظریه خود بردارند، زیرا مخاطبان آنها به لحاظ ظروف و شرایط متفاوتند، طبعاً قادر نخواهند بود دیدگاه آنان را درک کنند.

3. قرائت‌پذیرانگاران اگر به حجت و احیاناً صحت و حقانیت قرائت‌های گوناگون معتقد باشند – که چنینند – قرائت‌پذیرانگاری، پارادوکسیکال و خودشکن خواهد بود! زیرا در ورطه پذیرش فهم‌های متناقض درخواهند افتاد.

4. چنانکه در بیان تفاوتها گفته شد، قرائت‌پذیرانگاران با تمسك به موارد اختلاف آراء دینی میگویند: ببینید، فتوای این مجتهد با آن مجتهد، در فلان مسأله متفاوت است، و این مفسّر با مفسّر دیگر، فلان آیه را به دو صورت فهمیده‌اند، نظر این فیلسوف دینی با آن فیلسوف دینی، در فلان مبحث مختلف است، و رأی آن متکلم با متکلم دیگر در فلان مطلب مغایرت دارد، پس دین قرائت‌پذیر است! به نظر میرسد آنان در اینجا مرتکب مغالطه‌های آشکار میشوند، مغالطه «تعمیم جزئی به کلی»؛ میگویند: از آنجاکه در چند مورد، مشاهده شده است که فهمها متفاوتند، پس «همه فهمها درباره همه متن‌ها با فهم‌های دیگر متفاوت است»؛ حالآنکه هرگز نمیتوان از مدعیات جزئی، و استقراء – آن هم ناقص – قضیه موجبه کلیه بهدست آورد. واقع و وجدان نیز چنین نسبتي را برنمیتابد، موارد وفاق معرفتی، حنا میان مفسران دارای با مشربها و مذهبی‌های مختلف و مخالف، در مسائل دینی بسیار است، اگر قرائت‌پذیری خصلت دین و خصوصیت متن دینی بود و اگر مفسران لزوماً میبایست متفاوت فهم میکردند، همه نصوص و متون باید قرائت‌های مختلف را بر میتافت، و همه آراء باید متفاوت و متهافت میگردد، اما چنین نیست، اجماعات و مشهورات و مشترکات در حوزه‌های مختلف معرفتی، میان مذاهب، فرق و مدارس مختلف کم نیستند[16].

5. جانبداران هرمنوتیک «مفسرمدار» و «متنمدار»، میان فکر و فعل دچار تعارضاند. اگر مقرر باشد به

لوازم مباني هرمنوتيك مفسرمدار و متن محور، ملتزم باشند، اصولاً مناسبات اجتماعي مختل خواهد شد؛ کسی که میگوید: هر کسی و احیاناً همه آحاد انسانی، ممکن است (حتی چنین متحقق است) که متون و همه متون را چندگانه و چندگونه فهم کنند، دیگر نباید سخن بگوید، نباید بنویسد، نباید قانون وضع کند، نباید استدلال کند، نباید تدریس و تدریس کند، زیرا من هر چه بگویم و بنویسم، شما طوری دیگر خواهید فهمید، و در صدد اکتشاف قصد من نیستند و اگر درصدد هم باشید نخواهید توانست مراد مرا کشف کنید؛ پس من نگویم و ننویسم، بهتر است، زیرا گفتن و نوشتن من یا وهسرائی و بیهوده‌پیمایی خواهد بود. بلکه سخن گفتن من بر حیرت شما خواهد افزود آنگاه، پارلمان یعنی چه؟ دانشگاه برای چیست؟ کتاب چرا؟ و صدها «چرا» دیگر! سخن معروف گادامر که میگوید:

«هرگز نمیتوانیم [دقت بفرمایید چقدرکلی است و اطلاق دارد] واژگانی را بیابیم که چیزی را به طور قطع بیان کنند.» اینجا در خور تأمل است.

اینجا قابل توجه و در خور تأمل است!

اگر چنین است، پس هرگاه سخن بگویم نخواهم دانست که مخاطبان من از آنچه میگویم، چه چیزی دریافت کردند و یا هر یک چه مقدار از مراد مرا دریافتند؟ همینقدر خواهم دانست که هر یکی چیزی غیر از دیگری فهمیدند، و طبعاً غیر از آنچه که من اراده کرده بودم! (تاکید میکنم: طبعاً غیر از آنچه که من اراده کرده بودم!) اما قرائت‌پذیرانگاران، تنها در مقام نظر بدین سخنان تفوه میکنند، ولی در مقام عمل بدان اعتنا ندارند، و عملاً به لوازم نظر خویش ملتزم نیستند.

6. صامت‌نگاری متن يك خلاف عقلانی و عقلایی بین است. همه آحاد آحاد بشر آشکارا وجدان میکنند که متنها صامت نیستند. نسلها، ملل، آحاد آدمی، با همدیگر تفاهم و تحاور دارند، آحاد و اجتماعات همواره در گفتوگو با همدیگرند. هم از اینرو، سیر و سیرة عملی عقلا نیز بر خلاف مدعای صامت‌نگاری است؛ طول تاریخ گواه آن است که عقلا به متون استناد میکنند، انواع متون را ترجمه میکنند؛ بر انواع آثار شرح و تعلیقه میزنند.

در پایان بر این نکته نیز تأکید میکنیم که تجربه و وجدان آدمی گواه است که در مواجهه آدمی با متن همواره یکسان نیست، بلکه وضعیتهای مختلفی متصور است، و مواجهات مفسران با متن همواره نتیجه یکسانی به دست نمیدهد. در مواجهه با یک متن، 1. یا توأم با پیشفرضها و پیشفهمهای مشخص وارد فرایند تفسیر میشویم، 2. یا خالیالذهن و بدون پیشفرض و پیشفهم به تفسیر متن میپردازیم. در صورت نخست، یکی از

سه وضعیت در انتظار ماست؛ 1/1. یا تفسیری موافق با پیشانگارها و پیشنگرهای خود به جنگ میآوریم، 1/2. یا تفسیری متفاوت با انتظار، فراچنگ ما میافتد، 3/1. یا به تفسیری متناقض با انتظارات و انگارها دست میابیم؛ 4/1. کما اینکه ممکن است گاه متن را هیچ فهم نکنیم و تهدست از فرایند تفسیر بیرون برویم در صورت دوم مواجهه بدون پیشانگاره) نیز دست کم با یکی از دو وضعیت مواجه میشویم:

2/1. بدون دستآورد از عرصه مواجهه با متن بیرون میرویم،

2/2. با دستآوردی در خور، سر از دالان متن بر میآوریم.

هر کسی این صور و اوضاع را بارها و بارها تجربه کرده است، و این واقعیت نشان میدهد پیرنگ و پیشینه، فرایند و فرایند تفسیر متون، چنان که اکثر اصحاب هرمنوتیک ادعا میکنند، نیست.

مواجهه آدمی با متن

یا بدون پیشانگاره و پیشنگره مشخص انجام میپذیرد

یا تفسیری در خور دست میدهد

یا هیچ تفسیری دست نمیدهد

يا تفسيرى متناقض به دست ميايد

يا تفسير موافق به جنگ ميايد

يا تفسيرى متفاوت فراچنگ ميافتد

يا با پيش انگاه و پيشنگره خاص صورت ميگيرد

آنچه برشمرده شد و نکات بسیار دیگر، اعتبار و علمیت مدعیات قرائت‌پذیرانگاری را زیر سؤال میبرد، و اگر ما از منظر و پایگاه دین نیز به این دیدگاه‌ها نگاه کنیم، ادله بسیاری به کف می‌آوریم که علی‌الاطلاق قرائت‌پذیری را طرد و رد میکنند، اما چنانکه عرض شد: به خاطر فقد فرصت، به اشاره به نقد دروندینی (نقلی) نظریه قرائت‌پذیری امید می‌بریم، در فرصتی دیگر قرائت‌پذیری را از اینزاویه نیز مورد بحث قرار دهیم.

در آیاتی، صریحاً فهم‌پذیری قرآن مورد تاکید قرار گرفته است:

– اَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ اَمْ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ اَقْطَالُهَا (محمد / 47: 24)

– كِتَابٌ اَنْزَلْنَاهُ اِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّذِكْرِ اَيَاتِهِ (ص / 38: 29)

– هُوَ الَّذِي اَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ اَيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ اُمُّ الْكِتَابِ وَالْاُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ
فَاَمَّا الْاٰذِينَ فِي قُلُوْبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُوْنَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ
تَاْوِيلِهِ (آل عمران / 7)

– وَاِذَا قُرِءَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوْا لَهُ وَ اَنْصِتُوْا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ (اعراف / 204: 7)

– وَ اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ اِلَيْهِمْ (نحل / 44)

– قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (مائده / 15:5)

سنت فعلی و سیره نبوی و ولوی نیز آشکارا بر رد قرائت‌پذیری دین و اثبات فهم‌پذیری متون دینی دلالت دارد.

همچنین آیات‌ی نظیر:

– مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ (النساء / 46:4)

– وَ قَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ (البقره / 2:75)

که در مقام نکوهش تحریف‌گران معنوی و الهی صادر شده، ضمن نهي از این رفتار، بر فهم‌پذیری و امکان تفسیر صائب و صحیح انگشت‌تایید نهاده، بر تفاوت فهم صواب و ناصواب تصریح می‌دارد.

نیز روایاتی چون:

– مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ عَلَيَّ الْكَذِبَ (صدوق، محمد، عیون اخبار الرضا (ع)، ج 2، ص 107، بیروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، 1404)

با دلالت ضمنی بر امکان فهم، بر حرمت تفسیر ناصواب دلالت کرده دخالت عامدانه و عالمانه دواعی انفسی و آفاقی در ارایه قرائت ناصواب از دین را مورد ملامت قرار می‌دهد.

فصل چهارم: قرائت‌پذیر انگاری؛ برات بدعت و کثرت:

قبول انگاره قرائت‌پذیری متون دینی، از سوی مسلمانان، پذیرش یک دیدگاه غیرومی است؛ زیرا این دیدگاه در بافت و بسرت فرهنگی دینی مسیحیت که مبتلا به متن محرف و نص ناقصی است که از سلامت و سلامت محروم است، پدید آمده.

منشأ پیدایی و پذیرش آن نیز حاجت ارباب کلیسا به یک نظریه که از سویی فهم متعارض و برداشتهای قرونوسطایی از اناجیل را توجیه کند، از دیگر سو برای تصرف و تطبیق آموزه‌های غریب‌و‌یا و غریب‌ای

این متون را با نظرات و نیازهای نوپدید توجیه کند.

پذیرش عملی چنین نگارهایی در غرب مسیحی باعث ظهور فزاینده فرق و نحله‌های دینی بسیار گردید. با توجه به این نکته پذیرش قرائت‌پذیر انگاری، راه را بر پیدایش و پذیرش هرگونه تفسیر فاقد مبنا و منطق معقول و معتبر اسلامی خواهد گشود، بدینسان بدعت در دین، و تحریف معنوی در متون دینی رواج و رونق مضاعف خواهد یافت، و تن در دادن بدان تشمت و تفرقه میان مسلمین را صد چندان خواهد ساخت.

اما اجتهادگرایی، سنت پذیرفته میان مسلمین است و منطق مجرب بین مذاهب اسلامی است؛ و اختلافات نظری میان فرق مختلف را مضبوط ساخته و منازعات را مهار کرده است.

[1] - . آیتا یوسف صانعی، مندرج در روزنامه مورخ .

[2] - . مشکینی، علی، اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها، ص 16، الطبعة الثانية، 1348، قم، چاپخانه حکمت.

[3] - . مجتهد شبستری، محمد، نقدی بر قرائت رسمی از دین، پیشگفتار، ص 7.

[4] - جهت مطالعه این مبنا مراجعه شود به:

[5] - . جهت مطالعه این مبنا، ر.ک.:

[6] - . مجتهد شبستری، محمد،

[7] - گاه میان مسلمانان نیز کسانی اندک مایه، ادعاهایی از این دست را مطرح کرده‌اند، کسی به نام حبیب‌آشوری در سال 1356 کتابی نوشت با عنوان توحید، تصوراتی نظیر آنچه در بالا بدان اشاره شد را در آن مطرح کرده بود.

[8] - دان کیویت، دریای ایمان، ...

[9] - . دیوید کوزنزهوی، حلقه انتقادی، مراد فرهادپور، صص 72 و 73.

[10] - از باب نمونه رک: سروش، عبدالکریم، قبض و بسط تئوریک شریعت، صص 301 و 302، نیز صص 348 و 487.

[11] - مجتهد شبستری، محمد، نقدي بر قرائت رسمي از دين، مقاله دموکراسي و دينداري، ص 114.

[12] - نهضت تنباکو.

[13] - سروش، عبدالکریم، قبض و بسط تئوریک شریعت،

[14] - نظیر آنچه حضرت استاد مصباح (دامطله) در کتاب تعدد قرائتها در تلقي از اصطلاح «قرائت» آورده‌اند (البته به تفریر یکی از تلامذه معظمله) صص 76 و 77، 81 و 22. و مانند آنچه آقاي عطاءالله مهاجراني، در کتاب قرائتهاي ديني، در صفحه 43 به بعد و صفحه 151 به بعد بدانها تفوه کرده است.

[15] - مجتهد شبستری، محمد، نقد قرائت رسمي از دين، ص

[16] - در کنار دانش خلاف (فقه مقارن بين مذاهب) دانش مختلف (وارسي تطبيقي اختلاف آراء فقهي درون مذهب) تحقیقات ارزشمندی در استقراء اجماعات صورت بسته که در خور توجه است، از جمله در روزگار ما اجماعات فقه الشيعه در چهار جلد، از سوي آیتا اسماعیل حسینی مرعشی تالیف و انتشار یافت.